إن في ذلك لآية لأولي الألباب

الحمد لله والمنة کہ یہ رسالہ کہ تصنیف عالم ربانی قطب صمدانی لسان العرب حسان العجم شیخ

بحر علوم الاولین والآخرین مولانا حضرت شاہ ولی اللہ صاحب محدث دہلوی رحمۃ اللہ علیہ بالسید تصنیفہ

الطیب النغم في مدح سيد العرب والعجم

بتصحیح وتنقیح مولوی محمد مظہر حسن صاحب سلمہ اللہ تعالیٰ خلف الصدق جامع معقول

ومنقول حاوی فروع واصول فخر الزمن مولانا مولوی احمد حسن صاحب رحمۃ اللہ علیہ مراد آباد

در مطبع مجلسی واقع مراد آباد طبع شد

مسمی بمجیدی مراد آباد باحلیہ

الہی بخش لوح دہلی

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله الذی علّم الانسان ما لم یعلم و الهمه اصناف العلوم و الحکم
و صلی الله علی سیدنا محمد شفیع المذنبین و وسیلة المقربین و علی آله
و اصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که مدح سید المرسلین
صلی الله علیه و سلم و نشر مناقب آنحضرت و ذکر دلائل نبوت آنجناب بی شبهه
مثمر برکات و موجب کورجالست و این فقیر موفق شد در اثنا بنظم قصیدهٔ بائیه
درین باب که بتتبع قصیدهٔ سواد بن قارب صحابی سر بر زده و آن قصیده بغایت
انیقه است بر طور عرب اول بسمع مبارک حضرت صلی الله علیه و سلم رسیده و بقبول
خاطر شریف مشرف شده و قصیدهٔ این ضعیف هر چند در آن مرتبه نیست که در حسب

قصائد ملمعا بآن امتزاج کرده شود ولیکن مشتمل است بر دلائل نبوت آنحضرت صلی الله علیه وسلم واشارت میکند بجمله از مقاصد مهمه وخالی از بعض لطافت نیست و چون بعض الفاظ قصیده خالی از غرابت نبود لازم آمد که شرح آن بطریق ایجاز واختصار کرده شود و مناسب چنان بنماید که هر مقصدی را بفصلی متمیز کرده آید و نام قصیده اطیب النغم فی مدح سید العرب والعجم مقرر کرده شد

فصل الاول

در تشبیب بذکر بعض حوادث زمان که دران حوادث لابدست از استمداد بروح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وتخلص بذکر مناقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم

کأن نجوما اومضت فی الغیاهب		عیون الافاعی او رؤس العقارب

الایماض درخشیدن برق الغیهب تاریکی غیاهب جماعه یعنی گویا ستارگان که میدرخشند در تاریکیها چشمان افعی است یا سرهای کژدم است قلق خاطر را بیان میکند ماخوذ ازانکه هرکه مشوش میشود شبها بخواب نمیرود وستارگان در نظر او بمنزله چشم افعی و سر کژدم می آید

اذا کان قلب المرء فی الامر حائرا		فاضیق من تسعین رحب السباسبا

حائر النفس ای تقلیل النفس غیر طیب ولا نشط سبسب بیابان سباسب جماعه رحب بالضم فراخی رحب بالفتح نعت منه یقال بلد رحب یعنی وقتیکه باشد دل مرد در کارهای از کارها محزون و پریشان پس در نظر او تنگتر مینماید از عقد تسعین بیابانها گشاده وعقد تسعین عبارت ازانست که سر انگشت سبابه در اصل ابهام میدکنند بحیثیکه حلقه بغایت تنگ پیدا شود

وتشغلني عني وعن كل راحتي
مصائب تقفو مثلها من مصائب

شغل عنه فهو شاغل وذاک مشغول یعنی باز داشت از وی تقفو ای تتبعه یعنی باز میدارد مرا از تأمل در حال خود و از بهره مندی شدن براحت خود مصیبتها که از پی در می آیند مثل خود را از مصائب دیگر ۵

اذا ما اشتنی ازمة مد لهمة
تحیط بنفسی من جمیع جوانب

ازمه سختی و تحیط واد لهمام تاریک شدن شب لیله مدلهمة شب تاریک یعنی وقتیکه میرسد مرا سختی در غایت تاریکی و صعوبت گرد می آید نفس مرا از جمیع جوانب من ۵

تطلبت هل من ناصر او مساعد
الوذ به من خوف سوء العواقب

لوذ و لیاذ پناه گرفتن و حرف من اینجا مانند من است در آیه فاطعمهم من جوع و آمنهم من خوف یعنی میجویم که آیا هیچ یاری دهنده و مدد کننده هست که پناه بگیرم باو تا ترس شدت و سختی عواقب امور دفع گردد ۵

فلست اری الا الحبیب محمدا
رسول اله الخلق جم المناقب

جموم بسیار شدن آب در چاه. جم بسیار یعنی پس نمی بینم هیچ کس را مگر آن محبوب را که نام مبارک ایشان محمد است صلی الله علیه وسلم پیغامبر خدا تبارک و تعالی کثیر المناقب ۵

ومعتصم المکروب فی کل غمرة
ومنتجع الغفران من کل تائب

اعتصام چنگ در زدن. کرب بالضم اندوه غمره و ماء غمر آب بسیار و غرق شدن و ازان تعبیر ازان نقل کرده شده یقال غمرات الموت شدائده انتجاع طلب آب و جای شدن یعنی بنظر نمی آید مرا مگر آنحضرت صلی الله علیه وسلم که جای دست زدن اندوهگین است و به هر شدتی و جای طلب کردن مغفرت است به نسبت هر توبه کننده

درین بیت اشارت است بمضمون آیۂ کریمه ولو انهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک فاستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توابا رحیما

فصل دوم در بیان منقبت عظیمه از مناقب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و آن شفاعت کبری است و تفصیل آن در بخاری و مسلم مذکور است ۝

ملاذ عباد الله ملجاء خوفهم	اذا جاء یوم فیه شیب الذوائب

یعنی جائی پناه گرفتن بندگان خدا و گریزگاه ایشان در وقت خوف ایشان وقتیکه بیاید روزیکه در آن روز سفید شدن گیسوها است یعنی روز قیامت و اضافۂ ملجاء خوفهم بادنی ملابسه است و درین بیت اشاره واقع شده است بآیۂ کریمه فکیف تتقون ان کفرتم یوما یجعل الولدان شیبا السماء منفطر به ۝

اذا ما اتوا نوحا و موسی و آدما	وقد هالهم اصبار تلك الصعائب

صعوبة دشواری صعائب جمع صعبه یعنی وقتیکه بیایند بندگان خدا پیش حضرت نوح و حضرت موسی و حضرت آدم صلوات الله وسلامه علیهم حالانکه در خوف و فزع انداخته باشد ایشانرا دیدن آن سختیها ۝

فما کان یغنی عنهم عند هذه	نبی ولم یظفرهم بالمآرب

یغنی عنک ای ما ینفعک اظفار فیروزی دادن مآرب بفتح میم و راء جمع مأربه حاجت یعنی پس نفع نداد ایشانرا نزدیک این سختیها هیچ پیغامبری و فیروز نساخت ایشانرا هیچ پیغامبری بمطلبها ۝

هنالك رسول الله ینجو لربه	شفیعا و فتاحا لباب المواهب

نجو آهسته گفتن یعنی دران وقت قصد کند رسول الله صلی الله علیه وسلم بجانب

پروردگار خود در حالتی که اراده شفاعت دارد و اراده کشادن دروازه بخششها دارد ۵

فیرجع مسرورا بنیل طلابه		اصاب من الرحمن اعلی المراتب

پس باز گردد آنحضرت صلی الله علیه وسلم شادمان بیافتن مقصود خود در حالتی که یافته است از جناب حضرت رب العزت اعلی مراتبها۔ **فصل سوم** در بیان نوعی از دلائل نبوت که بشارات انبیاء سابقین است بوجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم درینجا اشارت است به نسب اطهار آنحضرت صلی الله علیه وسلم ۵

سلالة اسمعیل والعرق نازع		واشرف بیت من لؤی بن غالب

سلالة الشئ ما استخرج منها النزع الجذب ونزع القوس جذبها عرق بالکسر بیخ۔ لؤی بضم لام وفتح همزه وتشدید یا جد اعلی آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم خلاصه است برآمده از حضرت اسمعیل و اصل بجانب خود کشنده است فرع را یعنی البته فرزند به پدر میماند و قبیلهٔ آنحضرت صلی الله علیه وسلم شریفترین قبائل اولاد لؤی بن غالب است و درین بیت اشارت است بآن قصه که فرشته نزدیک هاجره بشارت داد که از اولاد فرزند تو پیغامبری پیدا شود و اشارت است به مضمون حدیث ان الله اصطفی کنانة من ولد اسمعیل واصطفی قریشا من کنانة واصطفی من قریش بنی هاشم واصطفانی من بنی هاشم رواه مسلم ۵

بشارة عیسی والذی عنه عبر		لشدة باس بالضحوک المحارب

ضحوک وضحاک بادشاه مشهور که در کثرت فتوح بان مثل زده میشود یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مصداق بشارت حضرت عیسی است علیه السلام و آن پیغامبری که تعبیر کرده اند پیغامبران ازو باسم ضحوک بسبب شدهٔ قتال و درین بیت اشارت است

بمضمون کریمه که مبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد واشاره است بان قصه که انبیاء سابقین گفته اند که در آخر زمان پیغامبر ضحوک پیدا شود ۵

ومن اخبروا عنه بان لیس خلقه … لفظ وفی الاسواق لیس بصاحب

صخب بانگ و غریو و فظ مرد درشت خو یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر است که خبر داده اند پیغامبران پیشین از وی بان که نیست خلق او درشت و نیست در بازارها بانگ بلند کننده و درین بیت اشاره است بحدیث دارمی که در توریت مذکور است در وصف آنحضرت صلی الله علیه وسلم - لیس بفظ ولا غلیظ ولا صخاب فی الاسواق ۵

ودعوة ابراهیم عند بنائه … بمکة بیتا فیه نیل الرغائب

رغیبه عطای بسیار رغائب جماعه یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم آن پیغامبر است که مصداق دعاء حضرت ابراهیم شد وقت بنیاد کردن وی در مکه معظمه خانه که در وی یافته شود عطاهای بسیار درین بیت اشاره است بمضمون کریمه واذ یرفع ابراهیم القواعد الآیه

فصل چهارم در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل شمائل و اخلاق آنحضرت صلی الله علیه وسلم است که بهمه بهیئة اجتماعیه بجز پیغامبر را حاصل نشود قطعاً هر چند احاد آن خصال مخصوص بانبیاء نباشد مثل اعتدال خلقت وفصاحت لسان ونفع رسانیدن بمردمان وسخاوت وعلو همت وشجاعت وعفو وحلم وزهد الی غیر ذلک ۵

جمیل المحیا ابیض الوجه ربعة … جلیل کرادیس ازج الحواجب

محیّا روی آدمی رجل ربعة بین الطویل والقصیر زجج باریکی و درازی واکرادیس رؤس العظام واحد ها کردوس یعنی صاحب جمال است روی آنحضرت صلی الله علیه وسلم

ومائل بسفید است روی آنحضرت میانه قامت است آنحضرت پر و قوی هست سر استخوانهای آنحضرت و باریک دوراز و تمام است ابروهای آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٥

صبیح ملیح ادعج العین اشکل　　فصیح له الاعجام لیس بشائب

الدعج شدة سواد العین — اشکل العین ای فی بیاضها شئی من حمرة اعجمت الکلام صیرته عجمیا والمراد ههنا ترک الایضاح یعنی خوبصورت با ملاحت است آنحضرت صلی الله علیه وسلم سیاهی چشم آنحضرت در نهایة کمال بود و سفیدی چشم آنحضرت بسرخی آمیخته بود با فصاحت است آنحضرت نیست رکاکت کلام با آنحضرت آمیخته شده صلی الله علیه وسلم ٥

واحسن خلق الله خلقا وخُلُقه　　والفعهم للناس عند النوائب

یعنی بهترین خلق خداست در خصلت و در شکل و نافعترین ایشان است مردمان را نزد یک هجوم حوادث زمان ٥

واجود خلق الله صدرا ونائلا　　وابسطهم کفا علی کل طالب

نیل یافتن و عطا را نائل گویند بمعنی اسم مفعول چنانکه در عیشة راضیة گفته اند یعنی سخی ترین خلق خداست باعتبار سینه و باعتبار عطا و کشاده کننده ترین ایشان است دست را بر هر سوال کننده ٥

واعظم حرّ للمعالی نهوضه　　الی المجد سامٍ للعظائم خاطب

حر آزاد و جوانمرد معالی جمع معلاة بمعنی بلندی قدر و منزلت عظائم جمع عظیمه بمعنی مرتبه بلند یعنی آنحضرت صلی الله علیه وسلم بزرگترین جوانمردیست که برای مراتب بلند برخاستن او باشد بسوی بزرگی ترقی کننده و کارهای بزرگ را طلب نماید کسیکه

زن شتر لقیه را خواستگاری کند ٥

تری اشجع الفرسان لاذ بظهره ‌ اذا احمر باس فی بئیس المواجب

عذاب بئیس ای شدید احمر الباس ای اشتد الحرب یقال خرج القوم الی مواجبهم ای مصارعهم یعنی می بینی شجاعترین سواران را که پناه گرفته است به پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتی که سخت شد کارزار در معرکهای سخت ٥

واذاه قوم من سفاهة عقلهم ‌ ولم یذهبوا من دینه بمذاهب

یعنی ایذا دادند آنحضرت را صلی الله علیه وسلم جماعه بسبب کوتاهی عقل خود و نرفتند در راهها از دین او ٥

فمازال یدعو ربه لهداهم ‌ وان کان قد قاسی اشد المتاعب

پس همیشه دعا میکرد پروردگار خود را برای راه نمودن ایشان اگرچه کشیده بود سخت ترین مشقتها و درین دو بیت اشاره است بان قصه که کفار بر آن حضرت صلی الله علیه وسلم سنگ می انداختند و آنحضرت میفرمود اللهم اهد قومی فانهم لا یعلمون ٥

ومازال یعفو قادرا عن مسیئهم ‌ کما کان منه عند جبذة جاذب

الجبذ لغة فی الجذب وقیل مقلوب یعنی همیشه عفو میکرد از بدی کننده ایشان حالانکه قادر بود بر انتقام چنانکه واقع شد از آنحضرت صلی الله علیه وسلم نزدیک کشیدن جامه از اعرابی که کشیده بود و درین بیت اشاره است بحدیث انس که اعرابی ردای مبارک آنحضرت را صلی الله علیه وسلم از پس پشت آنحضرت صلی الله علیه وسلم بکشید تا آنکه اثر کرد در منکب آنحضرت صلی الله علیه وسلم و دید آنحضرت صلی الله علیه وسلم

تبسم فرموده او را چیزی عطا نموده

وما زال طول العمر لله معرضا ‌‌ | ‌ عن البسط فی الدنیا وعیش المرازب

مرازب جمع مرزبان والمرزبان الفارس الشجاع المقدم علی القوم دون الملک معرب یعنی همیشه بود طول عمر خود برای رضای خدا معرض از رفاهیت در دنیا و از عیش رؤسای عجم

بدیع کمال فی المعالی فلا امرء ‌ | ‌ یکون له مثلا ولا بمقارب

یعنی بی نظیر است کمال او در جمیع اوصاف نیست هیچ مردی مانند او و نیست هیچ مردی نزدیک باو و در جمع درمیان بدیع و معالی ایهام تطبیق است و این آخر فصل رابع است و بدیع کمال دلالت میکند بر انتهای این کلام و بمنزله نتیجه است آنرا

فصل پنجم

در اشاره بنوع دیگر از دلائل نبوت و آن شامل است در حال عرب و عجم و عادات و مذاهب ایشان پیش از بعثت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم که ببداهت عقل فهمیده میشود که لطف الهی مقتضی تغیر آن اوضاع است و تامل در حال آنحضرت صلی الله علیه وسلم از امیة و عدم مخالطت علماء مشهوره با مانسته که این همه دلالت میکند بر صدق دعوی نبوت و تامل در اصلاح آنحضرت صلی الله علیه وسلم امر ملة را باحسن وجوه و این استدلال بدان ماند که هرکه عدالت ملک عادل را میداند اگر به بیند که رعیت او راه فساد پیش گرفته اند یقین میکند که پادشاه البته زجر و منع خواهد کرد و بر سر آن جماعه قهرمانی را مسلط خواهد که تغیر اوضاع ایشان نماید و چون کسی دعوی کند که من طبیبم مداوا کند مرضی را و ایشان شفا یابند بیقین دانسته شود که صادق هست در دعوی خود

انا مقیم الدین من بعد فترة	و تحریف ادیان و طول مشاغب

فترة سستی و زمان میان دو پیغامبر شغب بالمعجمتین برانگیختن فتنه و تباهی یعنی آمدم بما در حالتی که راست کننده دین است بعد سستی آن ما بعد انقطاع رسل و بعد تغیر ملتها و بسیاری فتنها و فسادها و درین بیت اشاره است بان کلمه که در کتب سابقه مذکور است ولن یقبضه الله حتی یقیم الملة العوجاء بان یقولوا لا اله الا الله ٥

فیا ویل قوم یشرکون بربهم	وفیهم صنوف من وخیم المثالب

وخیم ای ثقیل مثالب عیبها و نقصها مثلبة یکی یعنی پس ای وای آن قوم را که شریک مقرر میکنند با پروردگار خویش و درین جماعة انواع بسیار است از عیبهای گران و نقصها درین بیت اشارت است بحال مشرکان عرب ٥

و دینهم ما یفترون برائهم	کتحریم حام واختراع السوائب

حامی فحلی که او را آزاد کنند و بروی سوار نشوند و سائبه ناقة کانت تسیب فی الجاهلیة لنذر یعنی دین این مشرکان چیزی است که بر می بافند آنرا بعقل خود بغیر استناد بوحی الهی مانند تحریم حام واختراع سائبها ٥

و یا ویل قوم حرفوا دین ربهم	وافتوا بمصنوع لحفظ المناصب

یعنی وای آن قوم را که تحریف کردند دین پروردگار خود را و فتوی دادند بساخته از طرف خود برای نگاهداشتن منصبها و ریاستها - و این اشارت است بحال یهودیان ٥

و یا ویل من اطری ابن صفیه	فسماه رب الخلق اطراء خائب

اطراء بمبالغه ستودن یعنی وای آنکس را که مبالغه کرده است در مدح نبی خود پس ناسپاسی اورا پروردگار خلق بمبالغه مطلب نایابنده واین بیت اشارت است بحال نصاری ٥

ویا ویل قوم قد أبار نفوسهم ‌ ‌ ‌ تکلّف تزویق وحب الملاعب

بوار بالفتح هلاکی بار فلان ای هلک واباره الله ای اهلکه زاوق سیماب بلغة اهل مدینه تزویق آراستن وکل منقّش فهو مزوّق والنّم یکن هناك زیبق یعنی وای آن قوم را که هلاک کرده است نفوس ایشان تکلف تزئین ودوستی بازیها واین بیت اشارت است بحال ملوک عجم ورؤسای ایشان ٥

ویا ویل قوم قد أخفّ عقولهم ‌ ‌ ‌ تجبّر کسریها واصطلام الضرائب

اخف سبکبار کردو اصطلام ازبن برکندن الضریبة مایؤدی العبد الی سیده من الخراج المقرر علیه فعیلة بمعنی مفعول والجمع ضرائب یعنی وای آن قوم را که سبکبار ساخته است عقول ایشانرا تکبر کسری او وازبیخ برکندن خراج ها ایشانرا واین اشارت است بحال رعایای عجم که پامال ظلم ملوک شده بودند ٥

فادرکهم فی ذاك رحمة ربنا ‌ ‌ ‌ وقد اوجبوا منه اشدّ المعاتب

معتبه بفتح التاء وکسرها خشم گرفتن یعنی پس دریافت ایشانرا درینحالت رحمت پروردگار ما حال آنکه مستحق شده بودند از جانب حق تعالی سخت ترین خشمها ٥

فارسل من علیا قریش نبیه ‌ ‌ ‌ ولم یك فینا قد بلوه بکاذب

بلاء وابلاء وابتلاء آزمودن پس فرستاد از بلندترین قبیله درمیان قریش پیغامبر خود را ونبود دراینجه قریش امتحان کرده بودند دروغگوئی ٥

ومن قبل هذا لم يخالط مدارس ... اليهود ولم يقرع لهم خط كاتب

یعنی پیش ازین نیامیخته بود به درسهای یهود و نخوانده بود خط نویسنده از ایشان

فاوضح منهاج الهدی لمن اهتدی ... ومنّ بتعليم على كل راغب

یعنی پس واضح ساخت راه هدایت را برای هرکه راه یابی خواهد و احسان کرد بآموختن شرائع بر هر رغبت دارنده در امر خیر

واخبر عن بدء السماء لهم وعن ... مقام مخوف بين ايدی المحاسب

یعنی پس خبر داد از ابتدای آفرینش آسمان ایشانرا و از ایستادن پیش پروردگار حساب کننده که ازان ایستادن ترسیده می شود و درین بیت اشارة است بآیهٔ کریمه ولمن خاف مقام ربه جنتان و درین بیت جمع کرده شد حال مبدا و معاد را

وعن حكم رب العرش فيما يعنّهم ... وعن حكم تروی بحكم التجارب

العن بفتحتین پیش آمدن خبر یعنی خبر داد از فرمان پروردگار عرش در آنچه پیش می آید ایشان را و از حکمتها که روایت کرده میشود بسبب تجربها و درین بیت اشارة است بآنکه حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم دو علم بما تلقین فرمود علم احکام و علم حکم اول ظاهر است و ثانی چون مصالح منزلیه و علم اخلاق و خواص بعض اطعمه وغیرها و این علم ثانی گاهی بحکم تجربه نیز ادراک نموده میشود

وابطل اصناف الخنی وابادها ... واصناف بغی للعقوبة جالب

خنی بیهوده گفتن و مراد اینجا اعم است از قول و فعل ابادة هلاک ساختن ای اهلکه یعنی باطل ساخت اقسام بیهودگی را و برهم زد آنها را و باطل ساخت اقسام ظلمی که عقوبة

الهی را مقتضی است و درین بیت اشارت است بآن حدیث که هیچ گناه نزدیک خدا تعالی جالب تر نیست عقوبت را از بغی یعنی اشارت است بامراض نفسانیه که از جهت نفس شهویه پیدا شود یعنی بامراضی که از جهت نفس سبعیه پیدا شود ٥

وبشر من اعطی الرسول قیاده		بجنة تنعیم وحور کواعب

قیادو رسنی که اشتر را بآن کشند یعنی بشارت داد کسی را که بدست رسول الله صلی الله علیه وسلم داد مهار خود را به بهشت نعمت و حور نوجوان ٥

واوعد من یابی عبادة ربه		عقوبة نیران وعیشة قاطب

قطوب روی ترش کردن یعنی ترسانید کسی را که سر باز میزند از عبادت پروردگار خود بعقوبة دوزخ و گذران شخصی که روی ترش کرده است درین بیت اشاره کرده شد بمضمون کریمه من اعرض عن ذکری فان له معیشة ضنکا ونحشره یوم القیامة اعمی ٥

فانجی به من شاء منا نجاته		ومن خاب فلیندبه شر النوادب

یعنی پس نجات داد خدا تعالی بسبب این پیغمبر کسی را که او نجات خواسته بود و هر که مطلب نیافت باید که نوحه کنند بر وی بدترین نوحه کنندگان ٥

فاشهد ان الله ارسل عبده		بحق ولا شیء هناك برائب

تقول رابنی فلان اذا رات منه ما یریبک وتکرهه یعنی پس گواهی میدهم تحقیق که آنحضرت صلی الله علیه وسلم پیغامبر است از جانب خدا تعالی نیست اینجا هیچ چیز که در شبه اندازد ٥

وقد کان نور الله فینا المهند		وصمصام تدمیر علی کل ناکب

صمصام تیغ بران که باز نگردد و ثقال تکیه اذا عدل عنه یعنی هر آئینه بود نور خدا تعالی در میان ما برای سر راه پاینده و شمشیر بران عقوبة بر سر یکسو شونده و این دو بیت دلالت میکند بر ختم این فصل و بمنزله نتیجه است آنرا

فصل ششم

در بیان نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل است در شریعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم که همه ارشاد است باقامت عبادت که حق خالق ست بر مخلوق و تهذیب نفوس باخلاق فاضله و دعوت بتدبیر منزل و سیاست مدنیه و نصب سلطان برای آن بوجهی که محکم تر از آن متصور نگردد و این استدلال بدان ماند که اگر شخصی کتاب سیبویه میخواند یقین میکند که مصنف آن کتاب کامل بود در نحو و هر که دیوان متنبی میخواند میداند که صاحب آن کامل بود در شعر و هر که قانون میخواند میداند که مصنف آن کامل بود در علم طب همچنان هر که تفاصیل شرائع آنحضرت صلی الله علیه وسلم می بیند شک نمیکند در آنکه استیفاء مقاصد تشریع بدون این علوم میسر نیست و صاحب این علوم نبی است که این علوم را بوحی ملقی فرموده

واقوی دلیل عند من تم عقله	علی ان شرب الشرع صفو المشارب

شرب بالکسر حصه آب یعنی محکم ترین دلیلی نزدیک کسیکه کامل است عقل او برآنکه آب حدود شرع صافی ترین جمیع آبخورهاست

تواطی عقول فی سلامة فکرة	علی کل ما یاتی به من مطالب

تواطئوا علیه ای توافقوا یعنی با یکدیگر موافق بودن عقلها در وقت سلامت فکر بر هرچه می آرد آنرا شارع از احکام یعنی عقول سلیمه همه متفق اند باستحسان شرائع و تسهیل همزه تواطی بنابر ضرورت شعر است

سماحة شرع في رزانة شرعة		وتحقيق حق في اشارة حاجب

سماحة جوانمردی و مراد اینجا سهولة است شرعه بالکسر و شریعة جای در آمدن
بر سر آب و راه پیدا کرده خدای تعالی رزانة آهستگی رزین ای وقور یعنی
اقوی ولیل سهولت شریعة است با ترک شتاب زدگی یعنی جامع است در
سهولة و وقار نه چندان تساهل وارد که از حد گذرد و نه چندان شدید است که شاق
باشد و اثبات حق در اشاره با ابرو یعنی بسیاری از مطالب غامضه در الفاظ
سهله بلطافت عجیبه تقریر فرمود و درین بیت اشارة است بحدیث بعثت بالملة
السمحة السهلة وبحدیث اوتیت جوامع الکلم ٥

مكارم اخلاق واتمام نعمة		بنوة تاليف وسلطان غالب

یعنی خوبیهای اخلاق و تمام کردن نعمت و راه نمودن حق با تسلط غلبه کننده یعنی
دین آنحضرت صلی الله علیه وسلم با غلبه ملک منضم است و درین بیت اشاره است
بحدیث بعثت لاتمم مکارم الاخلاق و اشاره است بانکه ملة محمدی مخصوص است بجمع
شریعت با خلافت و سلطان غالب از قبیلة اضافة موصوف است بصفة ٥

تصدق دين المصطفى بقلوبنا		على بينات فهمها من غرائب

یعنی راست میدانیم دین مصطفی را صلی الله علیه وسلم بدلهای خود با قرائنه واضحه
که فهمیدن آن از عجائب است و درین بیت اشارت است بمضمون کریمه أفمن
کان علی بینة من ربه ویتلوه شاهد منه و اشاره است بتمامی این فصل ـ

فصل هفتم در نوع دیگر از دلائل نبوت و آن تامل در معجزات
آنحضرت است صلی الله علیه وسلم ٥

براهين حق اوضحت صدق قوله ‎ ‎ ‎ رواها ويروي كل شبّ وشائب

يعنی این دلیلهای راست است که واضح ساخته است صدق قول آنحضرت را صلی الله علیه وسلم در دعوی نبوة روایت کرده است آنرا و روایت میکند آنرا هر جوان و هر پیر ودرین بیت اشاره است بتواتر معجزات آنحضرت صلی الله علیه وسلم هر چند احاد آن متواتر نباشد مثل شجاعت رستم وسخاوت حاتم است ○

من الغيب كم اعطى الطعام لجائع ‎ ‎ ‎ وكم مرة اسقى الشراب لشارب

سقیت فلانا واسقیته ومنه قوله تعالی اسقیناکم ماء فراتا یعنی از مدد عالم غیب بسیار بار طعام داد گرسنه را و بسیار بار آب داد تشنه را ○

وكم من مريض قد شفاه دعاءه ‎ ‎ ‎ وان كان قد اشفى لوجبة واجب

اشفی المریض علی الموت ای اشرف علیه ووجب یکبار افتادن ومنه قوله تعالی فاذا وجبت جنوبها معروف ومنه قوله صلی الله علیه وسلم اذا وجب فلا تبکین باکیة ای اذا مات یعنی بسیار مریض که تندرست ساخت اورا دعاء آنحضرت صلی الله علیه وسلم واگرچه نزدیک شده بود بافتادنی که مرده را باشد ودر اشفی واشفی تجنیس است ○

ودرّت له شاة لدى ام معبد ‎ ‎ ‎ حليبا ولا تستطاع حلبة حالب

تستطاع اصله تستطاع حذفت التاء تخفيفا یعنی شیر داد آنحضرت را صلی الله علیه وسلم نزدیک ام معبد شیر بسیار حال آنکه طاقت نداشت یکبار دوشیدن دوشنده را وقصه این در مشکوة مذکور است ○

وقد ساخ في ارض حصان سراقة ‎ ‎ ‎ وفيه حديث ثابت عن براء بن عازب

ساخت بد فرسی ای غاصت فی الارض حصان بالکسر فرس نر یعنی تحقیق بزمین

از عجائب ٥

وشق له جبریل باطن صدره	لغسل سواد بالسویداء لازب

لازب چفسنده یعنی بشگافت برای او جبرئیل اندرون جوف آنحضرت صلی الله علیه وسلم را برای شستن سیاهی که بدانه دل چفسیده است ٥

واسری علی متن البراق الی السماء	فیا خیر مرکوب ویا خیر راکب

یعنی شب روی کرد بر پشت براق بسوی اسمان پس چه نیک مرکوب است براق و چه نیک راکب است آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٥

وشاهد ارواح النبیین جملة	لدی الصخرة العظمی وفوق الکواکب

یعنی معاینه فرمود آنحضرت صلی الله علیه وسلم ارواح پیغمبران را همه یکجا نزدیک صخرة الله که در مسجد بیت المقدس است وبالای ستاره یعنی بالای آسمان ٥

وشاهد فوق فوق الفوق انوار ربه	کمثل فراش وافر متراکب

یعنی معاینه فرمود بالای آن بالا یعنی بالای سبع سموات انوار پروردگار خویش مانند پروانهای بسیار یکی بیکی متصل شده ٥

وراعت بلیغ الآهی کل مجادل	خضیم تمادی فی مراء المطالب

یعنی ترسانید آیات قرآن که در نهایت بلاغت است هر جدالی کننده ستیزنده را که از حد گذشت در جدال کردن در مباحث علمیه ٥

براعة اسلوب وعجز معارض	بلاغة اقوال واخبار غایب

براعة تمام شدن در فضل وگذشتن از یاران در دانش بدل است از بلیغ الآهی بدل اشتمال یعنی در ترس انداخت مجادل منکر را چند وجه فضل اسلوب و درماندن معارض

معارضه و بلاغت کلام و خبر دادن از امر غایب چون خبر عاد و ثمود و خبر فتح بدر و غلبه روم بر فارس و جز آن و در بیت اشارت است بآنکه نزدیک محققین اعجاز قرآن بچهار وجه است ○

وسماه رب العرش اسماء مدحة	تبین ما اعطی له من مناقب

یعنی نامید آنحضرت را صلی الله علیه وسلم خداوند عرش نامهای که دلالت بر مدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم میکنند که بیان میکند برای آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنچه عطا فرموده است او را از منقبتها ○

رؤوف رحیم احمد و محمد	مقفی و مفضال یسمی بعاقب

المقفی آخر الانبیاء و کذلک العاقب چهار اسم در قرآن آمده است رؤوف رحیم و محمد و احمد و سه اسم مقفی و نبی الرحمة و عاقب در حدیث آمده مفضال بمعنی نبی الرحمة است ○ **فصل هشتم** در دعا بر آل و اصحاب و ذکر شجاعت اصحاب و نجابت اهل بیت ○

اذا ما اثار وا فتنة جاهلیة	تقود بجیش زاخر من کتائب

زخر پر شدن رود و دریا از آب کتیبه لشکر یعنی هرگاه برانگیزند کاروان فتنه جاهلیت را یعنی بر عداوت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم و ابطال امر اسلام جمع شوند آن فتنه که میکشد دریای پر شده از لشکرها ○

یقوم لدفع الناس اسرع قومة	بجیش من الابطال غر السلاهب

البطل بالتحریک دلیر الغرة بیاض الوجه الغر البیض سلهب اسپ دراز خانه یعنی بر میخیزد آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دفع شر کافران زودترین برخاستن بلشکرها

از پهلوانان که سفید است پیشانی اسپان ایشان ٥

اشدّاء یوم الباس من کل باسل ... ومن کل قرم بالاسنة لاعب

بسالة دلیری نمودن یقال شجاع باسل قرم شتر گرامی که بروی بار نکنند و بجهة گشنی گذارند ثم قیل للسید الشجاع قرم یعنی قوی دل اندر روز جنگ از هر شجاع دلیر و از هر زورآزمائی که بسا بها نیزه بازی کننده باشد ٥

توارث اقدام و نبلا و جرأة ... نفوسهم من امهات نجائب

اقدام پیش در آمدن و شجاعت نمودن نبل و نبالة آگاهی و بزرگی یعنی میراث گرفته است اقدام و بزرگی و جرأت را نفوس ایشان از مادران صاحب نجابت و این بیت بر طور کلام قریش واقع شده که بنجابت والدات می ستودند و میدانستند که اخلاق فاضله از جانب والده میراث میرسد و فی الحدیث انا ابن العواتک ٥

جزی الله اصحاب النبی محمد ... جمیعاً کما کانوا له خیر صاحب

ثواب دهاد خدا تعالی اصحاب پیغامبر را صلی الله علیه وسلم همه ایشان را چنانکه بهترین بودند همنشین آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٥

وال رسول الله لا زال امرهم ... قویماً علی ارغام انف النواصب

یعنی اهل بیت رسول الله صلی الله علیه وسلم همیشه باد حال ایشان راست و درست بحال آورده کردن بینی جمعی که عداوت اهل بیت دارند ٥

ثلث خصال من تعاجیب ربنا ... نجابة اعقاب لوالد طالب

یعنی سه خصلت از اعجوبها آثار قدرت پروردگار راست یکی نجابت اولاد و ابطال چون ابو طالب در شعر راست نفی النشت بلفظ والد طالب نقل کرده شد ٥

خلافة عباس ودين نبينا	تزايد في اقطار من كل جانب

یعنی دوم خلافة بنی عباس سیوم دین حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم که در اندک مدت زاید شد در همه اطراف از هر جانب ودرین دو بیت اشارتست بآن قصه که عبد المطلب پیش سیف بن یزن رفت ووی کاهنان را طلبید وجمیع کاهنان خبر دادند که دریک نیمه بدن عبد المطلب نبوة ودیعت نهاده اند ودر نیمه دیگر خلافت وسلطنت است وبقول کاهنان آنکه خدا تعالی از عجایب قدرة خود سه چیز در عبد المطلب ودیعت نهاده نجابت در آل ابیطالب وخلافت در آل عباس ونبوة ظاهره باهره در نسل عبد الله.

فصل نهم

در ذکر طبقات مسلمین که قرنا بعد قرن حامل دین متین هستند ودعا برای ایشان ٥

تؤيد دين الله في كل دورة	عصائب تتلوا مثلها من عصائب

العصائب جمع عصابة هم الجماعة من الناس من العشرة الى الاربعين ولا واحد لها من لفظها یعنی تقویت دین خدا تعالی میکند در هر دورهٔ از زمان جماعتها که از پی می آیند مانند خود را از جماعتهای دیگر یعنی در هر زمان همه این جماعت پیدا می شوند ٥

فمنهم رجال يدفعون عدوهم	بسمر القنا والمرهفات القواضب

سمره بالضم گندم گون شدن القناة الرمح والجمع قنوات وقنی ارهاف تیز کردن شمشیر مرهف لغت منه قاضب وتقضیب تیغ بران وقواضب جماعة یعنی پس ازین جماعات جمعی هستند که دفع میکنند دشمنان خود را به نیزه های گندم گون وشمشیرهای تیز واین بیت اشارتست بغزاة که دفع کفر میکنند بکارزار ٥

[illegible]

ومنهم رجال يغلبون عدوهم		باقوى دليل مفحم للغاضب

افحام خاموش گردانیدن یعنی ازین جماعات جمعی هستند که غالب میشوند بر دشمنان خود باقوی دلیل که ساکت کننده است خصومت کننده را و درین بیت اشارت است بمتکلمین که بالزام مخالفان ملت و نوابت ملت مصطفویه مشغول اند ۵

ومنهم رجال بينوا شرع ربنا		وما كان فيه من حرام وواجب

یعنی ازین جماعة جمعی هستند که بیان کرده اند شریعت پروردگار ما را و آنچه در شرع است از حرام و واجب و غیر آن و این اشارت است بفقها که بعلم احکام و فتاوی قایم اند ۵

ومنهم رجال يدرسون كتابه		بتجويد ترتيل وحفظ مراتب

درس وو راسته سبق گفتن از کتاب یعنی ازین جماعة جمعی هستند که درس میگویند کتاب خدا تعالی را بجید ساختن ترتیل و نگاهداشتن مراتب ادای لفظ مثل مخارج حروف و صفات حروف و انواع وقوف و مانند آن و این اشارت است بقراء که بتلاوت کتاب الله مشغول اند ۵

ومنهم رجال فسروه بعلمهم		وهم علمونا ما به من غرائب

غریب لفظ قلیل الاستعمال را گویند و نیز دقیقه که هر کسی بفهم آن نتواند رسید یعنی ازین جماعات جمعی هستند که تفسیر کرده اند قرآن را بعلم خویش و ایشان آموختند ما را آنچه در قرآن است از غرائب و این اشاره است بمفسرین که بتفسیر کتاب الله مشغول اند ۵

ومنهم رجال بالحديث تولعوا	.	وما كان منه من صحيح وذاهب

[illegible] خود [illegible] ... بالقرآن ... [illegible] ۳۱۲

ولع حريص شدن بجزيري صلة بالباب يعني ازين جماعات جمعي هستند كه حريص شده اند
بعلم حديث و دانستن آنچه از حديث صحيح و ضعيف است و اين اشارت است بمحدثين
كه قايم اند بعلم حديث ٥

ومنهم رجال مخلصون لربهم		بانفاسهم خصب البلاد الاجادب

خصب بكسر الخاء فراخي سال الاجادب الارض التي لا نبات فيها ماخوذ من الجدب
وهو القحط يعني ازين جماعات جمعي هستند كه خالص كنندگان انديشه خود را و عمل خود را
براي خدا تعالى سبب بركت دمهاي ايشان است ارزاني شهرهاي قحط زده و اين
اشارت است بعباد و صوفيه ٥

ومنهم رجال يهتدي بعظاتهم		فيام الى دين من الله واصب

الفيام مهموز الجماعة الكثيرة الواصب اللازم والدائم قال الله تعالى وله الدين واصبا
ولقال وصب عليه اي ما اطب عليه يعني وازين جماعات جمعي هستند كه راه ياب ميشوند
بسبب وعظ ايشان جماعة كثيره از مردمان بسوى ديني كه لازم و دائم است آمده
از جانب خداي تعالى اين اشارت است بواعظان ٥

على الله رب الناس حسن جزائهم		بما لا يوافي عده ذهن حاسب

موافاة بهم رسيدن يعني بر خداي پروردگار مردمان است جزاي نيك ايشان آن
ثواب كه در نمي يابد شمردن او را ذهن هيچ حساب كننده ـ

فصل دهم
در بيان عشق آن جناب صلى الله عليه وسلم
و اشاره بنبته اوبيته و بعض آثار آن نسبت ٥

فمن شاء فليذكر جمال بثينة		ومن شاء فليغزل بحب الزيانب

بثینه نام معشوقه زبان جمع زینب مغازله عشق بازی کردن یعنی پس هر که خواهد
که ذکر کند جمال بثینه را و هر که خواهد پس اظهار عشق کند بحب زینبها ٥

سما ذکر حبی للحبیب محمد		اذا وصف العشاق حب الحباب

یعنی بیان خواهم کرد عشق خود را بنسبته آنحضرت صلی الله علیه وسلم وقتیکه
بیان کنند عاشقان دوستی معشوقها را ٥

واذکر وجدا قد تقادم عهده		حواه فؤادی قبل کون الکواکب

یعنی بیان خواهم کرد عشقی را که قدیم شده است زمان او و درگرفته است دل من
آن عشق را پیش از پیدا شدن ستارها درین بیت اشارها واقع شده است به دقیقه
از دقائق علوم تصوف که میل اعیان ثابته نبوی واحدیت پیش از زمان است
و همان عشق است که امروز درمیان کمل اهل اولیه و جناب آنحضرت صلی الله علیه
وسلم بر روی کار می آید و تفصیل این دقیقه را این رساله گنجایش ندارد ٥

ویبدو محیاه لعینی فی الکری		بنفسی افدیه اذا و الاقارب

یعنی ظاهر میشود روی مبارک آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای دو چشم من در خوابی
نفس خود را و اقارب خود را نثار و فدا آنحضرت میکردانم و را اشاعت صلی الله
علیه وسلم ٥

ویدرکنی فی ذکره قشعریرة		من الوجد لا یحویه علم الاجانب

یعنی در می یابد مرا در حالت یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم بر خاستن
موی تن بسبب عشق در یعنی یابد کیفیت آن عشق را علم بیگانگان ٥

والقی لروحی عند ذلك هزة		وانسا وروحا دون وثبة واثب

بنز جنبانیدن وشبه جست کردن یعنی می یابم روح خود را نزدیک یاد کردن آنحضرت صلی الله علیه وسلم جنبشی والفتی وتازگی غیر جست کردن جست کننده اشاره بآن است که خرق وصعق روشبه از احوال لطیفه قلبیه است وانس مقتضی جنبش معنوی است وآن از احوال لطیفه روحیه است

فصل یازدهم

در ابتهال بجناب آنحضرت صلی الله علیه وسلم واشاره بتمامی قصیده ۵

وصلی علیک الله یاخیر خلقه	ویاخیر مامول ویاخیر واهب

یعنی رحمت فرستد بر تو خدای تعالی ای بهترین خلق خدا وای بهترین کسیکه امید او داشته شود وای بهترین عطا کننده ۵

ویاخیر من یرجی لکشف رزیة	ومن جوده قد فاق جود السحائب

رزیه مصیبت الجود بالفتح المطر الواسع یعنی وای بهترین کسیکه امید داشته شود برای ازاله مصیبتی وای بهترین کسیکه سخاوت او زیاده است از باران بارها ۵

فاشهد ان الله ارحم خلقه	وانک مفتاح لکنز المواهب

یعنی گواهی میدهم که خدا تعالی رحمت کننده بر بندگان خودست وتو ای رسول خدا کلید گنج بخششهائی ۵

وانک اعلی المرسلین مکانة	وانت لهم شمس وهم کالکواکب

وگواهی میدهم که تو بلندترین پیغامبرانی در مرتبه وتو بمنزله آفتابی ایشانرا وایشان بمنزله ستارها اند ۵

وانت شفیع یوم لا ذو شفاعة	بمغنی کما اثنی سواد بن قارب

یعنی تو شفیعی روزیکه هیچ شفاعت کننده نفع ندهد چنانکه مدح تو گفته است سواد

این قارب درین کلمه اشارتست بآنکه این مصرع تضمین کرده شده است از سواد ابن قارب بلکه این قصیده تتبع قصیده اوست که در خدمت حضرت پیغامبر صلی الله علیه وسلم انشاء کرده است و مرتبه قبول یافته ہ

وانت مجیری من هجوم ملمة | اذا انشبت فی القلب شر المخالب

یعنی و واقعه نازله یعنی حادثه یعنی تو پناه دهنده منی از هجوم کردن مصیبتی وقتیکه بچسپاند در دل بدترین چنگالها را ہ

فما انا اخشی ازمة مدلهمة | ولا انا من ریب الزمان براهب

یعنی پس نمی ترسم از سختی تاریک و نه هستم از گردش زمانه هراسان و درین بیت اشاره است بقبول استمداد و عود است بفاتحه قصیده ہ

فانی منکم فی قلاع حصینة | وحدّ حدید من سیوف المحارب

یعنی من در قلعه های محکم ام از جانب شما و در دیوار آهنم از شمشیرهای جنگ کننده یعنی گو در حصار شمشیرها ام که بنصرت من و برای دفع اعدای من نصب کرده باشند ہ

ولیس ملوما عیّ صبّ اصابه | غلیل الهوی فی الاکرمین الاطائب

یعنی نیست ملامت کرده شده زبان بند شدن عاشقی که رسیده باشد او را سوزش عشق در مدح بزرگان و پاکان و درین بیت اشارتست بختم سخن و عجز ادای مدحی که لائق آنجناب باشد بدو سبب یکی آنکه عشق مقتضی سکوت است دیگر آنکه مدح بزرگان و پاکان را پایانی نیست **ختام** تامل باید کرد در اسلوب قصیده که چه قسم تشبیب کرده شد و از انجا تخلص کرده آمد

بمدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم وکلام را در انجا بفنون بسیار ادا کرده شد ودر آخر بیان عشق کرده شد وچون استحضار بمرتبه کمال رسید خطاب کرده شد ودر آخر قصیده عود کرده شد با بتدای آن واشعار تمامی کرده آمد بهذا آخر ما علقناه علی القصیدة وقد فرغنا من ذلک الشرح یوم الثلوثا الرابع والعشرین من الربیع الثانی سنة ست وخمسین بعد الالف والمائة من الهجرة والحمد لله رب العالمین ۔

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی مولانا محمد سید المرسلین وعلی اله واصحابه اجمعین اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه در پنولا قصیدهٔ همزیه در مدح سرور انبیا علیه الصلوات والتسلیمات نظم کرده شد وچون بعض الفاظ آن محتاج به تتبع کتب لغت بود وبخاطر جماعهٔ که مشق اشعار عرب نکرده اند بغیر ترجمه معنی آن منقح نمیشد لهذا ترجمهٔ آن ابیات ومعانی لغویهٔ آن املا کرده آمد والله المیسر لکل عسیر وآن را شش فصل ساختیم

فصل اول

در تشبیب بطریقی تازه که معهود شعرا نیست ؎

اذا اخبرت یوما عن ضیاء	فلا تلهج ببدر او ذکاء

لهج بالشئ اولع به ذکاء بالضم غیر مصروف آفتاب لا یدخلها الالف واللام یعنی چون بخواهی روزی خبر دادن از روشنی چیزی پس حریص مشو بذکر ماه چهاردهم یا بذکر آفتاب یعنی تشبیه بماه وآفتاب مکن ؎

وان تمدح بجود او سموّ	فلا تنظر بجود او سماء

سمو بلندی جو و بالفتح المطر و بالضم الکرم یعنی واگر ستایش خواهی بسخا یا بعلو مرتبه پس نگاه مکن بسوی باران یا بسوی آسمان یعنی سخی را بباران وعالی قدر را بآسمان تشبیه مکن ۵

ولا تذکر اخا طی ومعنا ‖ اذا کلمت فی معنی السخاء

اخو القوم واحد منهم والمراد ههنا حاتم الطائی و معن نام امیر مشهور که در سخا بود حاتم بن زند شخصی از عرب و در لفظ کلمت مناقشه کرده که استعمال مشهور تکلمت است و این مناقشه بی اصل است قال الله تعالی ویکلم الناس فی المهد وکهلا و در احادیث بسیار یافته می شود گویند کلمت فلانا و تکلمت مع فلان یعنی و یاد مکن حاتم طائی را و نه معن بن یزید را چون سخن گوئی در وصف سخاوت در معن و معنی تجنیس غیر تام است ۵

ولا تنسب اخا بأس للیث ‖ ولا اذا الرفق للریح الرخاء

تنسبه الی ابیه و لابیه الحقه به من باب نصر رخا بالضم باد نرم قال الله تعالی رخاء حیث اصاب یعنی و نسبت مکن صاحب حرب شدید را بشیر و نه صاحب نرمی اخلاق را بسوی باد نرم ۵

وان بینت فی المنظوم وجدا ‖ فحاشا ان تشبب بالنساء

جاء نی القوم حاشا زیدا ای الا زیدا و حقیقة معنی حاشاک جعلک فی ناحیة من الحاشیة وهی الناحیة و حاشاه ان یفعل کذا ای بعده الله من ان یفعل کذا فی البردة ع حاشاه ان یحرم الراجی مکارمه ٭ تشبیب الشعر ترقیقه بذکر النساء و اگر بیان کنی در شعر عشق را پس خدا پناه دهد از آنکه تشبیب کنی بجمال زنان ۵

فتلک شرائع للشعر قدما ‖ وقد نسخت بختم الانبیاء

قدما ظرف یعنی در زمان پیشین فا برای تعلیل است یعنی منع از تشبیه بماه و آفتاب و

واز تشبیه بباران و آسمان واز تشبیه بحاتم و معن واز تشبیه بشیر و نبا در نرم واز تشبیه
بجمال نسا از این سبب است که این همه راهها و اسلوبها است در فن شعر شده اند در
زمان پیشین و شریعتهای پیشین منسوخ شده است بخاتم الانبیاء علیه الصلوات والتسلیمات
مراد آنست که بعد وجود آنحضرت صلی الله علیه وسلم مدح بنی آدم باین تشبیهات حیف
عظیم است زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم اکمل اند از جمیع و در هر وصفی از این اوصاف
پس حق مدح آنست که بآنحضرت صلی الله علیه وسلم تشبیه داده شود نه بغیر او این
لطیفه شعری است مسمی باد عا تعلیل راهها و اسلوبها را شرایع میتوان گفت بحسب
وضع لغت و شریعتها بحسب عرف شرع منسوخ شده است با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم اعتماد برین مسامحه کرده تعلیل مینماید بعد از آن پرورش کرده شد این مضمون
را بچند بیت دیگر ه

فهلا قلت اذ حاولت مدحا	بباس او سخاء او سناء

سنی بالقصر روشنی برق و سناء بمد بلندی قدر یعنی پس چرا نگفتی چون قصد کردی
مدح را الشدة حرب یا السخا یا بلندی مرتبه ه

اری طیفا یذکرنی عهودا	بطیبة حیث مجتمع الرجاء

این مقوله ها قلت است طیف خیال طیبه از اسماء مدینه منوره است یعنی می بینم
خیالی که بیاد میدهد مرا حالتهای گذشته بمدینه منوره جائیکه اجتماع انواع امید بخشایست
حاصل آنست که کمال مدح آدمی باعتبار شجاعت و سخاوت و بلندی قدر آن است
که گفته شود که این وقایع تماشه از این اخلاق خیال طیفی است از آن حالتها که در مدینه
منوره از ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم صادر میشد و بیاد میدهد این وقایع آن

حالات شریفه را غیر ازین درحی مقصور نیست زیرا که هیچکس را بلوغ بمبلغ اخلاق آنحضرت
صلی الله علیه وسلم ممکن نه پس غایت مدح آنست که ناشی باشد از اخلاق کریمه آنحضرت
صلی الله علیه وسلم در خیال طیفی باشد از آنچه آنجا واقع شده

أشيم به وميضاً من وميض	تألّق في البقيع وفي قباء ٤

شام البرق أي نظر إليه الوميض البريق أو مض البرق وميضاً وإيماضاً ووَمضاً ووَميضاً
لمع خفيا قوله أشيم به بدل است از أرى طيفاً بدل جملة عن جملة وهمچنين أحسّ وتذكرني
وتشوقني در ابيات آينده واقع موقع بدل است تألق درخشيدن یعنی می بینم بسبب
عروض آن طیف روشنی را از درخشیدن برق که درخشنده است در بقیع الغرقد که میدانی
است قریب مدینه ومقابر صحابه آنجاست ودر قبا که عالیه است از عوالی مدینه واول
نزول آنحضرت صلی الله علیه وسلم آنجا بوده است حاصل آن است که خیالاً لمعان
برق می آید وزود میرود وهمین صفت از وقایع شجاعت وسخاوت وبلندی مرتبه
مردان آثار واضافه آنحضرت صلی الله علیه وسلم که درین امکنه بود بنظر می آید وعن
قریب منمحی میگردد زیرا که مشابهتی دارد با مشابهة تا قصه

أحسّ به نسيماً من فتوح	تنسّم من كُدَيّ أو كَداء ٤١

تنسّمت الريح إذا هبّت نسيماً نسيم باد خوش كدا بالفتح والمد الثنية العليا مما يلي
المقابر وكُدى بالضم والقصر الثنية السفلى مما يلي باب العمرة وكُدَيّ بالضم وتشديد الياء
موضع باسفل مكة وفي قصة فتح مكة أن النبي صلى الله عليه وسلم دخلها يوم الفتح من كداء الشعر
حسان بن ثابت تثير النقع مطلعها كداء یعنی احساس میکنم بسبب آن طیف بادی خوش
از فتوح که وزنده بوده است از موضع کدی یا او ثنیه کداء

تذكرني احاديث التصافي		مقامات بثور او حراء

اصفقيه اذا خلصت له التصافي تخالصنا المعني اخلاص العبد ربه في طاعته و اخلاص
الرب له في حسن جزائه مقامات يعني الوقائع ثور جبل نزل به رسول الله صلى الله عليه
وسلم وابوبكر ثلث ليال عند ارادتهما الهجرة الحراء جبل تعبد فيه النبي صلى الله عليه وسلم
قبل النبوة یاد مید هد مرا خبر نامی صوفیان ورا خلاص محبت خالصه آن وقائع را که
گذشته است در جبل ثور و در جبل حرا یعنی قصص صوفیه حسن آخر نا شائستی است از وقائع
آنحضرت صلی الله علیه وسلم که درین دو مکان بوقوع آمد ه

لتشوقني لاحوال تقضت		بسلع او نواحي بئرحاء

تقضت سپری شدن یعنی مشتاق میگرداند اخبار تصافی بجانب آن احوال که گذشته
است بجبل سلع یا در نواحی بیرحاء السلع جبل قریب المدینة کان عنده وقعة الخندق البیرحاء
بیر کان لابی طلحة الانصاری کان النبی صلی الله علیه وسلم یدخلها ویشرب من ماء فیها
طیب فلما نزلت لن تنالوا البر حتی تنفقوا مما تحبون تصدق بها ابوطلحة
رضی الله تعالی عنه علی اقاربه وبنی عمه والقصة مشهورة باید دانست که آنچه مذکور شد
از منع اسالیب مشهوره در شعر واز ابداع اسلوب غریب که تشبیه است با آنحضرت صلی الله
علیه وسلم در خصال نیک وخلق فاضل مقرون بکمال ادب که گوییم آنچه در مردمان یافته
میشود خیالیست لطیف ودیعتی است از برق بنسبت آنچه در ذات مقدس آنحضرت صلی الله
علیه وسلم بود وتشبیهی تازه است که عبد ضعیف بآن مهتدی شده والحمد لله باز ازینجا انتقال
کرده شد بوصف عشق وتخلص هم بطوری جدید واقع شد

فصل دوم

در بیان عشق ه

بصوّرتُ الدیارَ فهام قلبی — وهیّج ذکرُها منّی بکاءً

سهمان سرگشتگی از عشق یعنی تصور کردم دیار حبیب را چون ذکر طیبه و بقیع و قبا و مانند آن آمد پس سرگشته شد دل من و برانگیخت یاد کردن آن دیار از من بکا مرا ٥

رَوَتْ عندی شمائلُ عن حبیبٍ — فأبکتنی وزادت من عناءٍ

روایت کرد آن دیار خوبیها را از محبوب پس گریانید مرا و زیاده ساخت محنت مرا در ذکر روایت شمائل که کتابی است مشهور ولفظ عن ایهام اطباق است ٥

أیا قلبی بأحزانی تقطّعْ — فلا سلوانَ لی بعد النواءِ

سلوان بوزن السلطان دوا تسلی بالمحزون النوار کالفراق وزنا و معنی - ای دل بسبب احزان من پاره پاره شو زیرا که دوا تسلی بخش نیست مرا بعد فراق محبوب ٥

ویا صدری بالأمی تشقّقْ — فلا أرضی لنفسی بالبقاءِ

وای سینهٔ من بسبب دردهای من بشگاف زیرا که راضی نیستم به بقا برای نفس خود ٥

فهل من منشدٍ یحیی بروحی — یُرَوِّحُنی بوعدٍ من لقاءِ

روح بالضم جان و روح بفتح آسایش آیا خریدکننده هست جان مرا باسائشی آسایش دهد مرا بوعده از لقای محبوب یعنی آسایش من رساند و جان مرا غلام کند. میان رُوح و رَوح تجنیس است ٥

یُبشِّرنی بنُعمٍ بعد بؤسٍ — وإسعادٍ لها بعد الشقاءِ

بدل است از یروحنی بدل جمله از جمله نُعم نازکی و راحت ضد بؤس هر دو بضم اول و سکون ثانی یعنی بشارت دهد مرا باسودگی بعد محنت بشارت دهد به نیکبختی جان بعد بدبختی آن ٥

وقالوا اخرج تنزّه فی مروجٍ | لتسلو من تباریح الملام

تنزه بصحرا رفتن مرج بکون وسط سبزه زار برحا مشقت وتبریح همچنان یعنی گفتند نصیحت کنندگان برآئی از خانه سیر کن در سبزه زارها تا تسلی یابی از شنفتهای ملامت عشق ۵

وما عذر المشوق اذا تلهّی | خلیّ القلب فی شرع الوفاء

المشوق شائق ومشتاق ساخت او را شوق آرزومند گردانیدن وآرزومند شدن مشوق عاشق تلهی بازی کردن خلی بی غم ضد شجی جواب آن ناصحان میگوید چیست عذر عاشق در شرع وفا وقتی که بازی کند بی غم شده دل او یعنی در شرع وفا آن گناهی است که عذر ندارد ۵

بجبّ الحبّ قد امسی رهینا | فما بال الحدائق والفضاء

جب چاه عمیق حدیقه باغ فضا میدان واسع این جواب دیگر است بچاه عشق درمانده شام کرده است پس چه حال است باغها ومیدان واسع را یعنی در چاه عشق افتاده را باغها ومیدان واسع بچه کار آید در جبّ وحبّ تجنیس خطی واقع شده ۵

ومن قاسی اذی من ماء عین | فهل تغنیه شیئا عین ماءٍ

المقاساة معالجة الامر الشدید یعنی وهر که یافته باشد سختی از آب چشم آیا سود میدهد او را هیچ سود دادن چشمهٔ آب یعنی کسیکه پیوسته گریان است از دیدن چشمها چه فائده دارد در ماء عین وعین ماء قلب واقع شده ۵

وقالوا انظم قصیدا فی مدیح | تخفّف بعض ما بک من عناء

قصیده پاره شعر وکذلک القصید کالسفین والسفینة وگفتند ناصحان نظم کن قصیده در مدح که سبک کند از تو بعض آنچه می یابی از رنج یعنی خاطر خود را بفکر شعر مشغول کن

تا تخفیف رنج تو باشد ٥

والی للمعنّی من قصید — یُوشّحُه بمدحٍ او هجاء

تعنیه رنج دادن و شاح و شی من اوسیم تحلّی به و ربما یرصّع بالجوهر جواب میگوید و از کجا میسر شود رنج دیده را قصیده شعر که مزیّن کند او را بمضامین مدح یا هجو باید دانست که از بینجا تخلص کرده شد بمدح آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٥

وان لابدّ تمدح ذا معالٍ — فحسبك مدح خیر الاصفیاء

علا بالفتح والمد بلندی در قدر معلّاه کذلک والجمع معالی واگر ناچار مدح کنی صاحب بلند بها قدر را پس کافیست مدح بهترین اصفیا یعنی ذات آنحضرت صلی الله علیه وسلم ٥

وان تمدح رسول الله یوما — فحاذر ان تُقصّر فی الثناء

واگر مدح کنی پیغامبر خدا را روزی پس احتیاط بکن از انکه تقصیر کنی در ثنای آنحضرت صلی الله علیه وسلم

فصل سیوم

در نکتهٔ تازه در مدح آنجناب صلی الله علیه وسلم ٥

وحاشا ان تقول له المعالی — به کلّ المحالی والعلاء

خدا پناه دهد ترا از انکه گوئی آنحضرت راست بلند قدر بها که این تقصیر است در مدح وی صلی الله علیه وسلم بلکه حق سخن آنست که آنحضرت صلی الله علیه وسلم متقوم است انواع بلند قدر بها مفصلا و تمام بلند قدری مجملا ٥

کریمٌ ان تجمّعت المعالی — تری فی جنبه مثل الهباء

الحال اثبات میکند این مضمون را بدلیل و میگوید آن کریم است که اگر جمع شوند

همه بلند قدر بیها دیده شود آن خوبیهای در پهلوی آنحضرت صلی الله علیه وسلم مانند عبارت		
معالی الناس ان عنت فکرا		برازخ فی انقاص واعتداء
برزخ حجاب است متوسط اخلاق فاضله مردم اگر دور دور دیگر فکر متوسط است در کمی و زیاده یعنی هر خلق فاضل توسط است در افراط و تفریط مانند شجاعت که برزخ است در جبن و تهور و حکمت که برزخ است در سفه و جربزه و علی هذا القیاس		
هو الفرد الذی ینمی الیه		لیعرف حال دانیهم وناء
ینمی الیه ای ینتسب الیه دنا بمعنی قرب نای بنای ای بعد اوست آن فرد که نسبت کرده میشود بسوی او سائر افراد را تا شناخته شود حال قریب از میان ایشان و حال بعید از میان ایشان یعنی شناختن اخلاق فاضله نمیتوانند بود الا بشناخت فرد معتدل کامل الاعتدال پس هر چه دران فرد یافته شود خلق فاضل است و آنچه از وی متجاوز است بجانب افراط یا بجانب تفریط آن خلق غیر فاضل است باز آنچه متجاوز است نیز متفاوت هر چه با این فرد نزدیکتر است بهتر از آنچه دور افتاده و آن فرد معتدل ذات معلی آنحضرت است صلی الله علیه وسلم چون خلق فاضل متحقق و متشخص نمی شود الا بان فرد کامل پس اخلاق فاضله متقوم باوست		
کاطراف الدوائر حین تعزی		لمرکزها بالقرب والانتواء ١٠
العزو النسبة الانتواء البعد مانند اطراف دوائر یعنی اجزاء محیط دائره و سطح آن وقتی که نسبت کرده شود بسوی مرکز آن دائره بقرب و بعد گفته شود این طرف نزدیک است و آن طرف دور معرفت موضع الطرف المنسبت از دائره متحقق نشود تا آنکه نسبت کرده		

اور ابھر کز دائرہ ہمچنان اخلاق متفاوتہ را تا نسبت بغیر و معتدل ندہند موضع او از اعتدال و تفریط و افراط شناختہ نشود ع

بہ صادت معالیھم معالی		بلا ریب ھناک ولا خفاء

بسبب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم شد معالی بنی آدم از قسم معالی بغیر شک و بے تردید مسلّم و بغیر خصوصیت یعنی ثابت شد باین بیان واضح کہ معالی متحقق نشد الا بذات مطہر آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم و حقیقت معالی متقوم بذات اوست صلی اللہ علیہ وسلم پس مدح کامل آنحضرت است صلی اللہ علیہ وسلم کہ گوئیم در ذات آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم جمع شد اخلاق فاضلہ چنانکہ جمہور مادحان میگویند

فصل چہارم

در نکتہ دیگر از مدح آن نیز فکر تازہ است ع

وفی ارسالہ للناس طرّاً		اشارات لاصحاب الولاء

طرّاً ای جمیعاً و در فرستادن خدای تعالے آنحضرت را صلی اللہ علیہ وسلم برای مردمان ہمہ ایشان اشارتہاست اصحاب دوستی را یعنی آنانرا کہ محبت پیغامبر علیہ الصلوٰۃ والسلام علی الوجہ الاتم دارند و آن حالت را در عرف صوفیہ فنا فی الرسول گویند ع

فلا صادی غلیل القلب الّا		ولیصدر من نداہ بارتواء

صادی تشنہ غلیل سوزش سینہ بسبب تشنگی الندا ہو العطا الارتواء سیراب شدن یعنی نیست ہیچ تشنہ کہ سوزش سینہ دارد و دل وی مگر رجوع میکند از عطاء آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم سیرابی حاصل آنست کہ ہر فردی از افراد بنی آدم با استعدادی مخلوق شدہ است و لابد یافتہ بمقامی معین بر حسب ہمان استعداد خود خواہد رسید و در اثنای ریاضت قابلیت وی ہمان مقام است و بالطبع تشنہ ہمان مقام چون ثابت شد کہ آنحضرت

صلی الله علیه وسلم مبعوث شده برای اصلاح جمیع افراد بنی آدم لازم آمد که آنحضرت صلی الله علیه وسلم موصل بهر ستند باشند بمقامی که بالطبع لائقه آنست ٥

ففیه رقیقةٌ بازاء کلٍ   وکلُّ رقیقةٍ سرُّ اقتداءٍ

پس در آنحضرت صلی الله علیه وسلم نقطهٔ باریکی هست بمقابلهٔ هر فرد از امت و هر نقطه سر اقتدا شخصی است با آنحضرت صلی الله علیه وسلم یعنی لطائف بارزه که منشأ این شأن جامعیة دارند که بهر اعتبار و بهر وجهه مقتدای خلق تو انند شد درین کلمه که رقیقةٌ بازاء کل وکل رقیقةٌ قلب واقع شده ٥

تعالی الله لا تحسبه فرداً   یفوق الناس طرّاً فی العلاءِ

بزرگ است خدا گمان مکن آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرد واحد از افراد بنی آدم که فائق شده است از مردمان همهٔ ایشان در بلندی مرتبه چنانکه اکثر نادانان گمان کنند

ولکن الحقائق قد تداعت   ممثلةً امام الانقیاءِ

تداعی تفاعل است از دعوة فی الحدیث تداعت علیکم الامم ای اجتمعوا و دعا بعضهم بعضاً و فی الحدیث اذا اشتکی بعض الجسد تداعی الیه سائر الجسد بالحمی والسهر ای دعا بعضه بعضاً این مگو که آنحضرت صلی الله وسلم فرد واحد است فائق شده بر سائر افراد لیکن این را بگو که حقیقتهای افراد بنی آدم یکدیگر خوانده جمع شده صورت گرفته است تا بشکل امام متقیان که ذات مکرم جناب او ست صلی الله علیه وسلم واین مضمون بهمان میماند که حکیمی گفته است ٥ ولیس علی الله بمستنکر ٭ ان یجمع العالم فی الواحد

فصل پنجم در نکتهٔ سوم که این نیز فکر تازه است ٥

وفی امر الشفاعة حین یدعی   لها من بعد عذر الانبیاءِ

واصحاب فنائی الرسول را اشارتها است در قصه شفاعت وقتیکه خوانده شوند آنحضرت صلی الله علیه وسلم برای شفاعت بعد عذر آوردن پیغامبران یعنی هر پیغامبری عذری تقریر کند و گوید نفسی نفسی نفسی بیوا فلانا تا آنکه پیش آنحضرت صلی الله علیه وسلم آیند آنحضرت صلی الله علیه وسلم فرمایند انا لها انا لها ○

فيرحمهم بدعوته جميعا		ويكرمهم باصناف العطاء

پس رحم کند خدا تعالی افراد بنی آدم را همه ایشان بدعای آنحضرت صلی الله علیه وسلم وگرامی کند ایشانرا بانواع عطا اشاره بآن است که شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم رسنده است بهر فرد بنی آدم از جهت خلاص از انتظار باز صالحان بشفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم زیاده ثواب یابند از انچه پاداش اعمال ایشان بوده است و اهل صغائر را طهارت و صلوة وصوم وصدقه و ذکر و تلاوت مکفر ذنوب گردد بسبب شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و اهل کبائر پاره در اول مرة خلاص شوند ببرکة شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و پاره در دوزخ معذب مانند و بعد زمانی خلاص یابند پیش از وقتی که اعمال ایشان آنرا اقتضا کرده است از جهت شفاعت آنحضرت صلی الله علیه وسلم و این است سر قول شریف آنحضرت صلی الله علیه وسلم فهی نائلة ان شاء الله من قال لا اله الا الله من قلبه ○

كان الذنوب لرحمته تعالى		وما الذنوب الا قيس ماء

ذنوب انچه از قصبه مجوف می باشد یقال بینهما قیس رمح و قاس رمح یعنی مقدار رمح آنحضرت صلی الله علیه وسلم در امر شفاعت مانند فواره است برای رحمت خدای تعالی و نیست فواره مگر باندازه آب حاصل آن است که در محشر رحمت الهی برای افراد

بنی آدم نازل می شود طلب آب آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم بمنزلہ فوارۂ اوست مشرف فوارہ از آبی کہ دروی می جوشد می توان دانست چنین آب را چنین فوارہ می بایست

فصل در مخاطبہ جناب عالی علیہ افضل الصلوات واکمل التحیات والتسلیمات

۱۸ واٰخرھا المادحہ اذا ما … احس العجز عن کنہ الثناء

آخر الشی حقیقۃ و آخر حالتی کہ ثابت است مادح آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم را فتلکہ احساس کند نارسائی خود را از حقیقت ثنا ۵

ینادی ضارعا لخضوع قلب … وذل وابتھال والتجاء

ضراعۃ بالفتح خواری وزاری ابتہال اخلاص دردعا آن است کہ ندا کند زار و خوار شدہ شکستگی دل و اظہار بے قدری خود و باخلاص در مناجات و بہ پناہ گرفتن ۵

رسول اللہ یا خیر البرایا … نوالک ابتغی یوم القضاء

باین طریق ای رسول خدا ای بہترین مخلوقات عطای ترا میخواہم روز فیصل کردن یعنی روز حشر و حساب ۵

اذا ما حل خطب مدلھم … فانت الحصن من کل البلاء

حلول فرود آمدن خطب کار عظیم ادلہام تاریک شدن لیلۃ مدلھمۃ وقتی کہ فرود آید کار عظیم در غایت تاریکی پس توئی پناہ از ہر بلا ۵

الیک توجھی وبک استنادی … وفیک مطامعی وبک ارتجائی ۱۱

بسوی تو است رو آوردن من و بتو است پناہ گرفتن من و در تو است امید داشتن من ۵ این است آنچہ در ترجمہ قصیدہ ہمزیہ مفتوح شدہ کان ذلک یوم الخمیس احدی عشر من شھر جمادی الاولی سنۃ ؟ الحمد للہ تعالیٰ اولا و اٰخرا

بسم الله الرحمن الرحيم

هذه قصيدة حسان بن ثابت شاعر رسول الله صلى الله عليه وسلم نقلناها عن شرح صحيح المسلم للفقيه داود الانطاكي

عفت ذات الاصابع فالجواء	الى عذراء منزلها خلاء	ديار من بني الحسحاس قفر
تعفيها الروامس والسماء	وكانت لا يزال بها انيس	خلال مروجها نعم وشاء
فدع هذا ولكن من لطيف	يؤرقني اذا ذهب العشاء	لشعثاء التي قد تيمته
فليس لقلبه منها شفاء	كأن سبيئة من بيت راس	يكون مزاجها عسل وماء
نوليها الملامة ان المنا	اذا ما كان مغث او لحاء	ونشربها فتتركنا ملوكا
واسدا ما ينهنهنا اللقاء	عدمنا خيلنا ان لم تروها	تثير النقع مطلعها كداء
ينازعن الاعنة مصعدات	على اكتافها الاسل الظماء	تظل جيادنا متمطرات
تلطمهن بالخمر النساء	فلما تعرضوا عنا اعتمرنا	وكان الفتح وانكشف الغطاء
والا فاصبروا لجلاد يوم	يعز الله فيه من يشاء	وجبريل رسول الله فينا
وروح القدس ليس له كفاء	وقال الله قد ارسلت عبدا	يقول الحق ليس له خفاء
شهدت به فقوموا صدقوه	فقلتم لا نقوم ولا نشاء	وقال الله قد يسرت جندا
الانصار عرضتها اللقاء	لنا في كل يوم من معد	سباب او قتال او هجاء
نحكم بالقوافي من هجانا	ونضرب حين تختلط الدماء	الا ابلغ ابا سفيان عني
مغلغلة فقد برح الخفاء	بان سيوفنا تركتك عبدا	وعبد الدار سادتها الاماء
هجوت محمدا فاجبت عنه	وعند الله في ذاك الجزاء	هجوت محمدا برا حنيفا
رسول الله شيمته الوفاء	اتهجوه ولست له بكفو	فشركما لخيركما فداء
فان ابي ووالدتي وعرضي	لعرض محمد منكم وقاء	لساني صارم لا عيب فيه

وبحري لا تكدره الدلاء

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله منزل الحكم وواهب النعم وصلى الله على سيدنا محمد وآله وصحبه وسلم -

اما بعد میگوید فقیر ولی الله عفی عنه که سابقا بعض معارف غامضه در دو قصیده تائیه ولامیه که هر یکی قریب سی بیت باشد بلسان رمز واشارت بیان کرده شد والحال شوق برادرم خواجه محمد امین اکرمه الله بشهوده باعث شرح آن می شود من الاجمال والتفصیل والله یقول الحق وهو یهدی السبیل القصیدة الاولی

الا کل حال دون حالی وتیتی	لقد فات عن حد المدارک صبوتی
ولم یبق لی حال سوی الحق نفسه	تساوت لی الحالات من بعد نسبتی

صبوة بالضم میل بجود کردن جوانی مراد اینجا مقام جذب است وغلبه نور اطلاق واضمحلال ظلمت تقید معنی تساوت آنست که نسبت من باین حال ونسبت من بآن حال هر دو مساوی اند درین دو بیت اشاره کرده شد بمرتبه انانیت کبری -

وکانت کمالات تحل قلوبهم	لنسبة تحصیل الطهارة فطرة
وکانت کمالات تحل نفوسهم	تجلی صراحا وجذب محبة
فجاءت رجال بعدهم فتفطنوا	بان کمال العین اعلی الوسیلة
وجاءت رجال بعدهم فتفهموا	باسرار ذی الجبروت حدات وعزة
وندبت بالرحموت عن مکانها	لکل من الجبروت والدهر عمت

درین ابیات اشاره کرده شد باختلاف فیض الهی در ادوار بحسب فیض هر دوره یکی از خیال ونتیج دیگری هر دو بهست یکی از ذوات تعین سه دوره اولی دوره تابعین وتبع تابعین

وطبقهٔ سابعه است وفیضی که درین دوره نصیب بشر شد دو مرتبه است مرتبهٔ ایمان که ظهارت
فطرهٔ کتابت اندوست و مرتبهٔ احسان که نسخهٔ صدر تفسیر اوست وبعد ازان سید الطائفه
جنید قدس سره فاتح فیض دیگر شد وآن مرتبهٔ روح وسر است وسر اگر غالب باشد
تجلی صراح میسر شود واگر روح نیز با او پیوندد وتجلی باشد همراه انس ومحبت خاصه
وبعد ازین طبقه دو نوع فائض شد مرتبهٔ خفی وفوق آن که بکمال یقین بآن ایما کرده شد
زیرا که آخر این راه لقای عهد است بعین ثابتهٔ خودش وهرچه برو میسر دود ومانند آن
باشد که از آثار تکلم میسر نیز وجه وجود مطلق را قابلی است ووضعی بمقتضای سبحان قاب
یرد و مرتبهٔ جبروت ولنور القدس وآن را باسرار ذی الجبروت تعبیر کرده شد ونصیب
این زمان جمع الجمع است ودهر عبارت از نفس کلیه است وجبروت اشاره بتجلی اعظم —

کانّ هناک الدهر سلسلة طولها	وجبروتها نار الکلیم تجلّت
کانّ هناک الدهر جسم وعنصر	وجبروتها فیض الحیوة برحمة
کانّ هناک الدهر جسم طبیعة	وجبروتها کون سریت فتساوت
کانّ هناک الدهر ارض کثیفة	وجبروتها شمس وضرب اشعة

این چهار مثال است بنسبت تجلی اعظم را با نفس کلیه حاصل اینهمه آنست که تجلی اعظم
صورة حق ستا ظاهر شده در نفس کلیه —

فشاهدتها فی الحق غارت عیونها	وما انتم من حب وصحو وسکرة
وشاهدت انّ الامر فیه مرتب	لطیّ تفاصیل الوجود بوحدة

ودرین دو بیت اشاره کرده شد که افراد عالم همه مرتقی می شود بانواع وانواع باجناس
واجناس بجنس الاجناس ومرجع آنهمه طور کلی حملی احاطی وجود مطلق ست وآن اطوار

[illegible margin note]

بایکدیگر مرتب اند مندرج در وحدهٔ وجود مطلق

وكلُّ تجلٍّ حكمُه في مقامِه ... وانّ ليس من بعد المقام بصولة
وكل كلامٍ من تجلٍّ فانّما ... ينادي لمن تحت التجلي بجهرة
وكل تجلٍّ شمسُ حقٍّ شعاعُها ... افاضاتُ انوارٍ بصرفِ الصمودة
اذا ما اقتضى امرًا او اوجبَ موجبًا ... تصرّفَ فيه بالوجوب بسطوة
بحقٍّ وباضمحلالٍ له في الحقيقة ... وذلك ان العبد فيه محقّق
فان لاح صنمٌ في هيولى وصورةٍ ... لعدّت معانيه له من طبيعة

درین شش بیت اشاره کرده شد بعکوس تجلی اعظم که در نفوس بشریه ظاهر میشود و در تمام یا توجه روح و سر یا در بعض احیاز عالم مثال و آنکه این عکوس تجلی ازان جهة اند که حاکی بعض کمالات اعظم باشند نه باعتبار ترکیب سر ظاهر در نشار منظر که بآن اعتبار از عالم ستة نه از تجلیات و عارف نظر نمیکند مگر از جهة مرآتیة حق ~~

تركنا الصياصي العنصرياتِ خلفنا ... ومتنا عن الناسوتة اية موتة
هُنالك وجدنا الناس خمسة اضربٍ ... وخمسين صنفًا من تفاصيل صبغة
ومتنا عن الاجداث من بعد هذه ... وسرنا عن العرض الخيال بسرعة
الى الحياة الانس من بعد هذه ... اما ما الاعيان الانام بنزهة
ارى كلّ انسانٍ يصول بجرّه ... كعضوٍ من الاعضاء من بين جملتي
ارى الكلّ معذورًا بما قد اصابه ... اذا الفيض يجري من تقاسيم حكمة
طفرنا حيال العرش من بعد طفرة ... وصرنا وجودًا من لطائف كلية
تغرّبتُ من تلك الملابس كلّها ... ولم نك عرجنا على نحو صورة

التفريح الا السقات ۱۲

فَسَّا هدتُ امراً لیس یُوصفُ شانه ... اذا الوصف یستدعی قیام علامة

وکلّ لسانُ النطق عند ظهوره ... واعطی تمام العلم والفهم حیرتی

ویرجو ولیّ اللّٰه فی حق نفسه ... وفی الصحب والاولاد اوسع رحمة

درین ابیات اشاره کرده شد بمراتب عروج عارف پس عروج اول خروج است از احکام عناصر باحکام نفوس انسانیه ودرین مرتبه منکشف می شود که نفوس انسانیه چه در حال تعلقات ایشان وچه درحالت مفارقت آنها پنج صنف اند سابقین واصحاب یمین واصحاب اعراف ومنافقین وکفار وهر صنفی بده قسم منقسم می شوند تخمینا وتفصیل این معرفت از سائر کتب ما باید طلبید وثانی عروج است از مرتبه برزخ بصورة نوعیه انسانیه که طباع الانس تام او ست ودرین مرتبه استعدادات افراد انسان وانشعاب الاستعدادات از حقیقه جبلیه کلیه بر طریقه معین منکشف می شود وآنکه همه بمنزله اعضاء یک آدمی است وثالث عروج است از اول مراتب تعین حقائق امکانیه که در شرع بکتابت قلم اعلی در سطح لوح معبر شده واهل کشف این حقیقت فیاضه را مناسبتی بعرش اطلس ادراک کرده اند گویا قوت متخیله او ست والله اعلم بحضرت اجمال که قائم بنفس کلیه است وآنرا بکلمه تعبیر کرده شد ورابع عروج است ازین اجمال بحقیقة مطلقه که زبان از تعبیر او کوتاه است الصیاهی حصار یا عرآن عبارت از اجسام وهیاکل است جدث بفتحتین قبر ومراد عالم برزخ است

قصیده لامیه

الا کلّ شیٔ ما خلا اللّٰه زائلُ ... وکلّ وجودٍ دون علاه باطلُ

ولیس نظام الرشد دون ظهوره ... یتم ولا نطقٌ لیتحقق سائلُ

تجلّی علی الساعیر طوراً وتارةً ... علی الطور ثم العلن ذو العز نائلُ

ارجی کلّ تنویر بشؤ کانّه ... سماء من الارشاد للخلق شاملُ

اذا ما يحاذي الشمس سهك في الضحى ‌‌ ‌ ‌ ‌ ‌ فقد فزت بالمقصود والكل حاصل
يظل به العبد الضعيف مضلعا ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ويصبح بحر العلم من هو جاهل
كنوهب على شكل الليوث لنسجه ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ يصول كما صال الهوى المتداخل
فان هب الشيء الدخيل بوجهه ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ فلا ثم حيوان ولا ثم صائل
ولست اذى ركن الركانة دونه ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ ‌ وما ثم من امر تحبشم عامل

الرکس بارقه الفوة دون محاذاة الشمس او دون الشی الدخیل ۱۲

ودرین بیت اشاره کرده شد بظهور تدلیات الٰهیه که اصل او تجلی اعظم ست و فروع او عکوس جزئی او ... و بیان آنکه از وجود این تدلیات چاره نیست در نظام خیر چه باعتبار قضا ... او وچه باعتبار ظهور شرائع در نفوس بنی آدم از جهة انبیاء علیهم السلام پس اسم الشمس اینجا عبارت از تجلی اعظم است و بطلان وجود کنایه از عدم انتظام عالم بر وفق مصلحت کلیه و تجلی طور اشاره است بظهور عکوس تجلی اعظم بواسطهٔ حجر بهت حضرت موسی علیه السلام و تجلی ساعیر اشاره به ظهور عکوس اوست بواسطهٔ حجر بهت حضرت عیسی علیه السلام و ساعیر نام جبلی است نزدیک بمولد حضرت عیسی علیه السلام و آشکارا شدن در عرب اشارت است بظهور عکوس او بواسطهٔ حجر بهت حضرت پیغامبر ما صلی الله علیه وسلم و آن اعم و اشمل و انفع تجلیات شد و هر تجلی که بجهت هدایت خلق ظهور کرد گویا عالمی ست براسه و نشاة الست علیحده که حکم آن بر مشمولان آن عالم جاری ست ولهذا ایشان را باحکام آن نوامیس وحدود آن شرائع مواخذه خواهد بود قطع نظر از شرها اشم که شرائع لباس اوست واشاره کرده شد بآنکه نبوت مکتسب نیست بلکه شمس تجلی اعظم را با آن عبد بوجهی معلوم الانیة مجهول الکیفیة محاذات واقع می شود و آن محاذات مبداء نبوت و ظهور آثار آن میگردد در نفس پیغامبر بوجهی از ظهور معجزات و دوام نصرة موافقین و خذلان مخالفین و تشبیه کرده شد

برکتہ نازل را بہ سبب این محاذات بقیام شیر علم سہوا جلوت ای او صحبت علن لفتحتین ظہور مائل کمائل اشتمل القوم افر بہم الی الخبر شامل للخلق خبر بعد خبر تجشم ای تکلف ۔

حبانا هدیً نوراً على العين قائماً — لاسرار ره تمن النسيمة حامل
ولابد هذا النور ثلج وفسحة — وشرح وايضاح وبالعلم نازل
ولابد ارهاص لمعناه شارح — وللحق تفسير عن الحنيف مائل
وسن لعبده يالى المسيح وانه — الى شرعه يهدى بما قال قائل

درین چہار بیت خبر داده شده از حجر بہت که در احالی عین ثابتہ بسان شمس در کب سما منتقل می شود و از ترشح علوم آن بر عقل و قلب که در سطح نسمہ متعین شده است بیان کرده شد که خدای تعالی بواسطه او فیضی اراده کرده است و رسالت محمدیه و حضرت عیسی بتصدیق آن خواهد فرمود ان شاء الله تعالی وضمیر لمعناه راجع بنور است یعنی تفصیل علوم اجمالیه خود می نماید الحجبی العطیه الثلج الیقین دو اهص سنگہا بہم نشسته و مراد از ارهاص بنیاد نہادن ست ۔

اتانا وهبنا لنا العلوم صنوفها — هنيئاً لكم قد ذبت اليكم جلائل
فثلثت اقسام العلوم بساحتي — رسوخ وتاويل وعلم عنائل
علمنا بتنجيم وعلم عرافة — وسر من الاسرار للكل امل
فهمنا لسان الناس في كل طبقة — اذا دار فينا بين قوم مسائل

درین چہار بیت اشاره کرده شد باصناف علوم نازل از حجر بہت درمیان سر عقل پس یکی علم راسخین است و این معرفت کتاب و سنت است و دیگر علم تاویل احادیث است که اسرار شرائع وغیر آن بان ظاهر شود و سیم علم قوی غالب که علم کیفیت تنزل

وجود است بانواع وافراد او وعلم کمالات اربع وما یتعلق بها ونیز اشاره کرده شد که علم تنجیم وعلم جرافه اصلی دارد و تاویل ومعرفت تنزلات همه را متحمل است اگرچه مشرب ایم حضرت اشتغال بآن نفرمودند عنبل بالضم الصلب المتین جمعه عنابل بالفتح تنجر بالرفع مبتدا وخبره زائل ثاکله شتری کررخت و توشه بروی نهند ه

رحلنا وخلّفنا العلوم بغربة | تنوح کما ناحت نساء ثواکل
تخلّصت جدّاً من مخالطة الورى | وسرتُ الى الرحمن والجود هاطل
ذهبنا الى اقصى الوجود اعمّه | تعرّف ربه کالفاعلات القوابل
هو البحر لا قعرٌ ولا ساحلٌ له | احطتُ به خبراً بما نال نائل
شهدتُ تدابیر الوجود جمیعها | تدور کما دار الرحى المتمائل
نظرتُ الى الشخص الکبیر کانّه | اذا قیس للشخص الصغیر مشاکل
عوالمه ثم افعال الکون بحسبها + | تحوّل ایاها العقول والهیاکل
رأیتُ نظاماً لیس یفصم سلکه | وان قال بالانفصام والخرق عاقل
فلمّا فهمنا ان العروج متمّم | فلا باس ان کانت ستی رواحل
تألّفنا وداریا الانام بوضعهم | فطابت مرافقنا وطاب الشمائل
وقال لنا امّا ظهرنا بمظهر | فمن لم یطعنا فیه ما هو عادل
نقوم على العهد القویم وان نبت | من القلب امزاء وناوت وسائل
وعندی علوم لا یکاد یقلّها | سماء ولا برٌّ وبحرٌ وساحل
ویرجو ولی الله رحمة ربه | وفضلاً لانواع العطایا شامل

درین ابیات اشاره است بانتقال از تنگنای کشور علم بوسعت آباد عالم اطلاق واشاره کرده شد

ببعض معارف خاصه آن عروج و از انجمله حرکت دوریه است که در عالم مثال و شهادت واقع است فیضی از عالم مثال نازل می شود و در شهادة ظهور می فرماید و از عالم شهادت رنگهای عجیب با خود می برد و باعتبار آن رنگ مقتضی آن می شود که باز در شهادة بصفتی دیگر نزول فرماید ثم و ثم و چون این آمد و شد بهیئت انفکاکیه انجاد لازم آمد قیام قیامت و از انجمله آنکه نفس کلیه بمنزله روح شخص اکبر ست و افلاک و عناصر و موالید بمنزله اعضاء آن شخص اکبر ست و از انجمله آنکه قوی و هیاکل انواع و مانند آن بهیئت اجتماعیه بعض قوی شخص اکبر می شود مثلاً انجیه را ابنی آدم مدتی استعمال کردند پس در ملکوت حقیقتی درست شد مانند آنکه بخار و غبار از زمین بر می خیزد ابر میگردد و باز بزمین می بارد و از انجمله آنکه خرق عوائد نیز عادت مستمره است پس قول بخرق عادت مطلقه ناشی از جهل ست و قول بخرق مالوفه ناشی از معرفة تامه و از انجمله آنکه صاحب تجلی ذاتی فرود می آید بقعر وجود در بین مراتب که مرتبه جوارح است و همرنگ عوام میگردد و آن مانع علو درجه او نیست و از انجمله آنکه حضرت وجود در هر نشاه حکمی دارد و معرفة تامه موافقت هر حکمی تقاضا میکند پس بجید شدن و اقامة حدود و شریعه و اخذ بسنن و آداب تقاضای معرفة تامه است نه منافی علم توحید سبحانه نال نائل بدل بعض من به باجادة النجار المزعة قطعة يسيرة من اللحم وتمزعوه تقاسموه النوى البعد الاوصال الاعضاء جمع وصل وكذلك الوصائل جمع وصيلة بمعنى القطعة والحمد لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا وصلى الله على خير خلقه محمد واله واصحابه اجمعين

وقال مولانا فخر الاماثل والاقران ابو الخير محمد عبد الرحمن السهواری مورخا

چون ختم شد این قصائد و شرح
سال طبعش زغیب ها تف

دلهای جهان چو غنچه بشگفت
ما الطف اطيب النغم گفت

۱ ۳ ۰ ۵ ۴

خاتمة الطبع

تم طبع القصائد – بل الدرر الفرائد – للشيخ الاجل المصنف المحدث الفقيه – والاديب البليغ المصقع
النبيه مولانا المولوي الشاه ولي الله الدهلوي العمري رضي الله تعالى عنه وعن منتسبيه
واهله وذويه وهو رحمه الله مع كونه هندي المولد قد زاحم العرب العرباء – في فصاحتهم – وساهم المفلقين
منهم في بلاغتهم – فاذا سمعت من لفظه الرقيق العذب خيل اليك انه رجل نشأ وترعرع في نجد
او طلع لكم من سهيل – او منطيق من تميم – او مفلق من كرائم التميم – او منطيق تمامه في هوازن – او ضربت
عليه عمامته في بني مازن – او مجيد من زبيد – او صميم من بني اسد تلقى به فخرا لديارنا – وزينة للعبارة
فقد لفق في كل قصيدة منها نكات جديدة واشارات مفيدة لم يسبق الى مثلها احد في سالف الزمان – وفيها عينان
تجريان – يخرج منهما اللؤلؤ والمرجان – بانشادها عند عارض الوحشة تنشر الخواطر – وبرويتها عند اولي الاحلام
الازمة تقر النواظر – فنعم الانيس – وحبذا الجليس فالقصيدة الاولى منها البائية المشتملة على
الثناء والنعت العالية وفي انشاء القصائد ترشد الى حلية من الكتب السنية والثانية منها الهمزية المشتملة
على الاسرار الرمزية فقد اختار فيها اسلوبا بديعا لم يرض فيه بايراد التشبيهات والتشبيهات المتبذلة على نمط الشعراء
بل اخترع من عنده تشبيها لطيفا وتشبيها بليغا في نهاية الايجاز كيف لا وهو في ثناء من خلق له الارض والسماء
نبينا اشرف الانبياء – وافصح الفصحاء صلى الله عليه وسلم والثالثة منها التائية المشتملة على حكاية من النكات
اللطيفة والرموز الدقيقة والرابعة منها اللامية المشتملة على ظهور التدليات الالهية وبعض الاسرار الغامضة
ويتبعها من القصائد قصيدة همزية اخرى لحسان بن ثابت رضي الله تعالى عنه قد وضعناها بعد الهمزية لمناسبة الوزن والمعنى
فالمرجو من الناظرين ان لا ينسوني عن الدعاء ومن اعانني على طبعه من اخوان الصفاء وخلان الوفاء اعني به المولوي
عبد الرحمن السهارنفوري والمولوي محمد حسن النواب كهوري وكان ذلك يوم الاثنين سادس عشر من شهر رجب المرجب سنة اربع وثلث
مائة بعد الالف من الهجرة النبوية على صاحبها الف الف صلوة وتحية وانا العبد الضعيف محمد مظهر احسن ابادي عفي عنه

فهرست قصیده بائیه

فهرست قصیده همزیه

صحت نامہ رسالہ الطیب النغم فی مدح سید العرب و العجم

صفحہ	سطر	غلط	صحیح	صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۲	۵	موفق	موفّق	۲۳	۶	نہادہ	نہادہ
۳	۶	فصل الاول	فصل اوّل	۲۸	۵	مہ	ملمہ
″	۱۵	نقط	نقط	″	۹	بفاتحہ	بفاتحۂ
″	۱۶	نبابیت	نبابیت	۲۹	۱۵	بالمشتری	بالمشتری
۴	۲	شغل عنہ	شغل عنہ	۳۳	۱۲	ارتہنا الوالید	لن تہنا الوالید
″	۸	ومد اعال	مساعل	۳۵	۱۵	چشمہا	چشمہا
″	۱۸	نعی	لیتنی	″	۱۹	قصیدہ	قصیدہ
۵	۱۱	صعبہ	صعبۃ	۳۶	۶	[illegible]	الاصفیاء
۷	۱۶	الی غیر	الی غیر	۳۰	۱	خوبیہا	خوبیہا
۸	۳	مایع الادعج	ملیع الاشعج	″	″	[illegible]	[illegible]
۹	۱	نشرباقیہ	نشرباقیہ	۳۹	۱۸	[illegible]	یکسمع
۱۰	۲۰	شامل	شامل	۴۲	۷	الاشیاء	الاشیاء
۱۱	۳	بالجد	یا ابجد		۱۵	ہم	ہم
″	۱۳	فی الحج ابعد	فی البیع ابعد	″	۱۶	[illegible]	[illegible]
۱۵	۱۱	مستقبال	استقبال	″	۱۷	محلامخلة	منلا مخلة
۱۶	۱۳	المصطفی	المصطفی	۴۷	۳	نسیجہ	نسیجہ
″	۱۸	معجراتہ	معجزات	″	۳	ابو جہیمہ	ابو جہیمہ
۲۱	۱۳	کتبیہ	کتبیہ	۵۱	۹	۱۱ الہام	او الہام
				″	۱۷	اعاشق	اعاشق

اشتہار

چونکہ اس رسالہ کو راقم نے نہایت محنت و قیمت
سے تلاش کر کے بعد ترتیب و تصحیح و توضیح اپنے صرف زر سے
مطبع اخبار نیّر اعظم واقع مراد آباد و ماہ اپریل سنہ ۱۸۸۶ء میں چھپوایا
اسلئے یہ رسالہ بموجب قانون نمبر ۲۵ سنہ ۱۸۶۷ء رجسٹری کرایا گیا
کوئی صاحب بلا اجازت راقم کے قصد اسکے چھاپنے کا
نفرمائیں۔ اگر کوئی صاحب بلا اجازت چھاپینگے
تو انکو وہ زر ہرجہ دینا پڑیگا جو قانوناً انپر
عاید ہوگا۔ فقط

المشتہر
مظہر حسن ساکن مراد آباد
محلہ مغلپورہ